

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: امید متین

نویسنده: پوینده

۲۸ اپریل ۲۰۱۱

" فریاد امپریالیسم "

۳

به کاربرد دقیق ترمینولوژی

اجازه دهید کمی روی این مطلب هم درنگ کنیم که دموکراسی را نباید با مقوله آزادی، با علامه تساوی به هم ربط دهیم و همچنان از مفهوم علمی مردم که در حال حاضر در کشور های عقب مانده یا عقب نگهداشته شده، به جز از کارگر و دهقان و قسماً روشنفکر انقلابی کسی دیگری نیست، معنی مردم سالاری را مغشوش و مخدوش نسازیم.

اگر دموکراسی همان تأمین حاکمیت مردم به سریر قدرت سیاسی باشد، پس باید مردم سالاری را با همین مفهوم درک و تطبیق کنیم. اینکه از هر گوشه و کنار، گروه ها یا دسته ها و یا افراد منفردی خود را در غیاب مردم، نماینده مردم بسازند و به نام مردم علم مردم سالاری را بدون رابطه مستقیم با مردم بلند کنند، ما دیگر دیدیم و حال هم می بینیم که این به اصطلاح پاسداران مردم، چطور منافع خودی را در نظر گرفته و منفعت خاص و عام مردم را بدون استیذان آنها، به این یا آن بادار خارجی فروختند و می فروشند، تا خود را از نام مردم به کرسی برسانند و باز هم با دیده درائی ادعا کنند که فیصدی زیاد مردم آنها را تأیید می کنند!!

چنانیکه از سریر قدرت سیاسی برحسب قوانین مدون به اصطلاح دموکراتیک خودشان، سر و کله خود آنها و یا گماشتگان خاص آنها از صندوق آرای انتخابات به اصطلاح آزاد، مستقیم و سری برون می شود و در انتظار باداران خارجی شان جوهر دموکراسی مطلوب زمامداران کشور های عمده سرمایه داری، مقبول و معقول می افتد!

آیا رژیم چاکر شوروی امپریالیستی و علاقه داری کابل در ظرف مدت حکومتش مدعی نبود که جمهوری دموکراتیک خلق را نمایندگی می کند؟ ولی در عمل بدترین نوع دیکتاتوری سرمایه داری بوروکراتیک وابسته به امپریالیسم شوروی را تطبیق می نمود که فشار آن مردم را از همان آغاز به ستوه آورده و عکس العمل شان را در جنبش مقاومت مسلحانه خودجوش افاده کردند.

پس دانسته می شویم که صلحخواهی ها و بازی های دموکراتیک بورژوازی جهانی را در سایه "ملل متحد" به راه انداختن از آغاز تا حال و از حال تا انجام چیز دیگری نیست به جز از همان تطبیق غایبه سودجویانه قدرت های بزرگ امپریالیستی در کشور افغانستان.

اینکه چطور همین دستگاه به اصطلاح اداری موجود در کابل طرح و در داخل دولت پاکستان، در شهر پشاور شکل گرفت، تذکرش ضروری می افتد، که ISI پاکستان در زیر امر CIA در ترتیب آن فعال بود و جنرال اسلم بیگ، جنرال مقتدر دولت نظامی پاکستان، که در ظاهر در وجود غلام اسحق خان به مثابه رئیس جمهور، لباس ملکی را بپوشید، و به اصطلاح مراسم دموکراتیک بورژوا - فنودالی را هم عملی ساخت، تجلی می کرد.

"امرای" خداداد امروزی در شهر راولپندی پاکستان به مثابه زعمای جلای وطن کابل تاجپوشی شدند، و تحت نظارت جنرال اسلم بیگ، به ریاست جمهوری، وزارت و مناصب خورد و بزرگ دیگر رسیدند، تا در روز موعود، جای علاقه داران موجود در کابل را تعویض کنند.

در خلال تلاش چند ساله، بالاخره نجیب از سرپر قدرت سیاسی به زیر کشیده شد و صبغت الله مجددی با همربانانش به کابل آورده شده و با تشریفات خاصی به ارگ شاهی راه داده شد.

حال که این دسته های اسلامی و اخوانی در ایران و پاکستان روی کدام منظوری به میان آمده و چقدر تقویه شدند، چسان بین خود نزاع و جنگهای خونین کردند، از کی ها بریدند و به کی ها نزدیک شدند، همه بازی های کودکانه ای بود که بهای سنگینش را جان و مال مردم اصلی افغانستان می پرداخت و ثمرش عاید دست امپریالیزم جهانی می گردید.

هویداست که گروه های مختلف سرمایه داری انحصاری جهانی در کشور ما، دسته های مختلف مجاهدین را تشویق و پشتیبانی کرده و تضاد درونی این تراستها، آتش مبارزات داخلی گروه های اسلامی مجاهد را هم سبب می گردید. چنانیکه تا حال همان کشمکش و جدال رو به فزونی رفته و در سر تقسیم غنایم، اشتعال آتش جنگ گاهی به شدت بالا می گیرد و یکزمان کمی فروکش کرده و اما به کلی خاموش نمی شود.

آنچه اتفاق افتیده، چیزی نیست که سمارق وار با یک رعد و برق بهاری دفعتاً سبز شده باشد، بلکه امریست که برحسب پلان قبلی نئوکولونیالیستی - امپریالیستی در طول سالیان، تکوین و تکامل یافته و امروز به شکل دولت جمهوری اسلامی گل کرده است!

کسی که کمترین شعور سیاسی دارد، می داند که در این نقشه دو ابر قدرت امپریالیستی چه دست درازی دارند و هنوز هم روش سرمایه داری انحصاری در حال احتضار و امریکای امپریالیست که هنوز ادعای یگانه ابرقدرتی را دارد ولی عملاً در حال جانکندن است، این زعامت فعلی کابل را به رقص های گونه گون متضاد وا می دارد.

حال سؤال در اینجا است که دموکرات های متعارف و به اصطلاح معقول و مدبر کشور ما، از همین بازی مضحکه دموکراتیک بورژوازی جهانی در کشور چه چشمداشتی دارند؟ و چطور در نسخه های مجوزه خویش جلب توجه ارباب را می کنند، تا در لیست مرتبه خویش نام اینها را هم درج کنند؟

ارباب در همین صحنه های عملی کردن درامش به خوبی واقف است که کدام ها در چه مواردی از بته آزمون های غلیظ و شدید آستان بوسی و خدمتگذاریش موفق برون شده و کی ها در موارد مختلف نوسان نشان داده، و کی ها

بعضا از تعمیل امر غافل مانده و یا گوش شنوای شان را به گفته ارباب، کر انداخته اند. به بیان دیگر امروز ارباب پس از این سالهای دراز تقریباً یک و نیم دهه می‌سنجد که این دموکرات‌های نو به دوران آمده تا چه حد در خدمتگذاری و آستان‌بوسی، سر دیگران را می‌خارند و در دنائت و پستی از آنها حقیرتر و خوارتر مدح و ثنای ارباب را می‌گویند.

اگر از این جهت هم به قضیه نگاه کنیم که برخی از این هواداران دموکراسی لیبرال امروزی، کم و بیش از موقف سرمایه‌داری جهانی آگاهی داشته و در اثر بی‌ایمانی و بی‌باوری شان به اصل سوسیالیسم علمی، از سببی که در میدان عمل دیگر پشتیبان جدی واقعی را برای دفاع از اصل سوسیالیسم، به مثابه یک قدرت نمی‌بینند، لذا گویا عقل شان حکم می‌کند به منظور بقای عاریتی سیاسی شان به نرخ روز نان بخورند؛ باز هم درک می‌کنیم که این گذشت مصلحتی شان از موقف و موقعیت نوسانی طبقاتی آنها ناشی می‌شود، زیرا غالباً اینها خرده بورژوازی منور یا روشنفکر خرده بورژوا می‌باشند. اینها دیگر به هیچ وجه حیات نسبتاً مرفه یا نیمه مرفه خود را فدای آرمان انسانی پرولتاری نمی‌کنند، زیرا در پیش چشم شان جنبش انقلابی کمونیستی در حال اعتلاء وجود ندارد و جنبش‌های کارگری رونق دهه شصت و هفتاد را ندارند. لذا تجمل بورژوازی محتضر، فاسد و طفیلی را می‌بینند، نمی‌توانند از سیلان لعاب دهن خود جلوگیری کنند و زیر بار این "تمدن" میل صعود به قله رفعت، آنها را به همین صفت و ثنای دموکراسی لیبرال، که عجالتاً نسخه مطلوب بورژوازی انحصاری است، وا می‌دارد.

تا اینجا آنچه گفته آمدیم تعقیب و ارزیابی آن مطالبی بود که می‌تواند در فشرده، بیان این موضوع باشد، که میل یا سیر به سوی دموکراسی، به خصوص دموکراسی لیبرال، بدین معنی نیست که کمیا بته سعادت، از جانب عقلای سیاسی طرح و تدوین شده و راه برون رفت از معضلات کشور افغانستان، برای مردم نشان داده شده است.

مردم

اکنون می‌خواهیم روی این موضوع درنگ کنیم که مردم اصلی کشور ما، مراد دهقانان و کارگران است، در همین حالت فعلی به چه فکر و ذکری اشتغال دارند و سالاری واقعی آنها در آتش و خون تحمیلی امپریالیستی چطور، به کدام ذرایع و از کدام طریق، به چه امکاناتی در واقعیت تحقق می‌پذیرد یا تحقق پذیر است؟

از آنجا که از مدتهاست دستگاه تولیدی مانوفکتوری و فابریکه‌های خورد و بعضاً بزرگ کشور ما از تولید بازمانده و درب همه آنها بسته شده و بعضاً ماشین آلات هم قاچاقی به پاکستان انتقال یافته، بی‌سرنوشتی کارگران دوران ساز خود به دست "تقدیر" است.

به همین نهج ویران شدن کشتزاران و دهات خورد و بزرگ کشور در ظرف این یک و نیم دهه، خیل - خیل دهقانان را هم از زمین کنده و به حال آوارگی در درون و برون از کشور سرگردان و بقچه به پشت ساخته است. نمی‌توانیم از یاد ببریم که در هر حال دهقانان و کارگران به عناوین و دسته بندی‌های مختلف در سنگرهای داغ نبرد، گوشت دم توپ دشمنان رنگارنگ بوده و در سنگر مقاومت مسلحانه خودجوش هم، صف مقدم محاربه را تشکیل داده اند.

هم اکنون هم در هر جایی که قرار دارند، و لو در طول عمر از وطن آبائی شان به جز یک شکم نان، یک جرعه آب و کلبه ویرانه کرائی و یا همسایه نشین که متعلق به ارباب بوده، جامه مندرس و پنبه ای چیز دیگری نداشتند، زیر تبلیغات گمراه کننده و احساساتی‌نشالیستی، پاتریوتیسم و مذهبی که همه به نفع بورژوازی بزرگ و کوچک است، به دفاع از خاک وطن، فدای توطئه رنگارنگ امپریالیسم جهانی و عمال و ایادیش گردیدند و می‌گردند.

از این هواداران دموکراسی می توانیم به اجازه خودشان بپرسیم که در گذشته و امروز چه مقدار از حال زندگی این مردم که سنگ سالاری آنها را به سینه می زنند، اطلاع دارند، به کدام وسایل با آنها در رابطه اند، سطح تماس شان به کدام وسعت است، و چه مقدار از رنج و درد و الم رقت بار آنها را کم ساخته و یا در صدد چاره آن بوده اند، چقدر از آنها الهام می گیرند و با کدام معاینر و اسالیب این مردم را به سالاری واقعی شان کمک کرده و در اصل در خدمتگذاری شان، اعتماد آنها را با خود دارند؟ و غیره و غیره.

"فریاد" دموکراسی در هیچ کجائی روشن نساخته که "فریاد" تمنیات این مردم رنجیده، جنگ زده، قحطی کشیده... و در حال پت و پریشان کشور افغانستان باشد. فقط در لفظ از دموکراسی، طرز اداره مردم، حاکمیت مردم، سخن زدن که در طول تاریخ این کار را بارها اربابان ستمگر، به خصوص در لباس برده داری و در لباس بورژوازی با بوق و کرنای مردم خواهی و نمایندگی از منافع مردم کرده اند و هنوز هم می کنند.

این دگر روشن است که اگر کارگر و دهقان دو روزی به کار تن در ندهند، بساط عالم در سطح زمین موجود دگرگون می شود. در دوباره تولید حیات اجتماعی، با وجود انکشافات عیدیه و محیرالعقول علم و تخنیک، باز هم نیروی کار مردم است که هم عرصه تولید نعم مادی و هم عرصه تولید مثل را رونق می دهد و حیات را به مفهوم واقعاً علمیش قابل درک می سازد. بیائید برای یک لحظه به خود ببیندیشیم که در طول تاریخ بر زارع و کارگر، به نام برده، سرف و کارگر مزدور چه ستم ها رفته و هنوز هم می رود، و چقدر کارگر - دهقان به مثابه دو طبقه معین اجتماعی، با تولید، وسایل تولید و توزیع، درآمد، و مقامات منسوب اجتماعی، واقعا به آن رابطه ای قرار گرفته که از آن نام اصلی حاکمیت مردم مفهوم گردد؟ اما در همه حال برده داران حاکمیت اجتماعی - سیاسی شان را دموکراسی، حاکمیت مردم خواندند و الحال بورژوازی از ۵۰۰ سال به اینسو حاکمیتش را به نام حاکمیت مردم، بر مردم مستولی ساخته و کماکان مردم را در رقیبت و عبودیت وا می دارد.

برای مردم اصلی کشور ما چه فرق خواهد کرد که به نام خودش، بورژوا و یا خرده بورژوا به سریر قدرت سیاسی برسد، و حاکمیت غصب شده از مردم را، دموکراسی بنامد؟ مردم وقتی به درستی به سالاری می رسد، که آگاهی و فهم حاصل کند و با شورای های منتخب کارگران، دهقانان و همچنان سربازان، نمایندگانش را انتخاب و در صورت تخلف از مکلفیت ها و وظایف محوله عزل کند و با حکومت شورائی انقلابی، اصل دموکراسی را به منصفه عمل بیاورد.

برای اینکه مردم به این حق که داده نمی شود، بلکه باید گرفته شود، برسند، لازم است اولاد ها و یا خدمتگذاران اصلی مردم با این اصل دست به کار شوند، که رابطه صمیمی و حقیقی را با مردم، دهقانان و کارگران قایم سازند و در تحکیم این روابط نقش رهبری کارگر مزدور و تأمین رابطه دوستی کارگر - دهقان را در تأمین رفاه دهقانان در همه امور جاری مدنظر بگیرند و در تحلیل نهائی به دهقانان در عمل نشان دهند که دموکراسی کارگری، عالی ترین و اصلی ترین شکل دموکراسی، یعنی عملی ساختن حاکمیت مردم از جانب خود مردم برای مردم است.

"فریاد" دموکراسی فارغ از این اندیشه است که به کارگر - دهقان افغانستان سر و کار پیدا کند، زیرا او دیگر در بند این فلسفه نیست که فقط خلق جهان، تاریخ جهان را می سازد. او دیگر در دبستان سرمایه داری جهانی به "نخبه ها"، "اشراف" و "منورین" توجه می کند که در آستان بوسی صاحبان زر و زور و خداوندان سرمایه مالی جهانی ید طولا دارند و در سایه لطف ارباب، گاهگاهی نام مردم را هم بر زبان آورده، ولی در واقع با سفت کردن زنجیر ستم سرمایه بر پای و گردن مردم، خود به منصبی می رسند.

می بینید که بین ادعای سالاری مردم و عملی نمودن دموکراسی لیبرال بورژوازی چه شگاف عمیق و وسیعی وجود دارد، که نویسندگان مختلف در باره دموکراسی آنرا با شاخ و پنجه دادن مطلب، در ماهیت امر با درازی کلام از نظر می پوشانند و پیوسته سعی می کنند، چنان افاده کنند که همین طرز اداره مطلوب آنها گویا به مفاد توده های مردم است. و اما طوریکه توضیح کردیم، حقایق نشان می دهد که بورژوازی جهانی با تطبیق این دموکراسی مطلوبش، همیشه توده های مردم را در همه جا مورد ستم قرار داده و از نظر اقتصادی شیرۀ جان آنها را مکیده است. اگر در ظاهر در برخی از کشورها توفیق یافته باشد از آزادی های دموکراتیک بورژوازی، موادی را هم موقتا تطبیق نماید، مفهوم آزادی واقعی را تأمین نتوانسته است. طور مثال اگر از آزادی بیان یا اجتماعات، تشکلات سیاسی و غیره در قوانین مدون تذکری رفته و در عمل تا آن حدی طبقات ستمکش جولان آزادی داشته که به منافع بورژوازی مخل واقع نشده است. و در همه حال گفتار طبقات محکوم جامعه تحت سانسور علنی و مخفی قرار داشته و گویا با نشر لوایح و مقررات، جلو آزادی واقعی بیان گرفته شده است.

" هر آزادی استرداد جهان انسان و مناسبات انسان به خود انسان است.

آزادی سیاسی، تنقیص انسان از یکسو به یک عضو جامعه مدنی به یک فرد خودخواه و آزاد، از جانب دیگر به یک شهروند Citizen، به یک شخص اخلاقی است...

آزادی انسان تنها وقتی کامل خواهد شد، که انسان منفرد واقعی خود را به مثابه یک شهروند مجرد، در خود منحل سازد؛ وقتی که به مثابه یک انسان منفرد، در حیات اجتماعی هر روزه، در کارش و در مناسباتش، یک هستی اجتماعی شود؛ و وقتی که او قدرت خود را Forces Propers به مثابه قدرت اجتماعی بشناسد و سازمان دهد، و در نتیجه دیگر این نیروی اجتماعی را به مثابه قدرت سیاسی از خود جدا نسازد" (کارل مارکس)

به همین نهج در دعوت اجتماعات هم مقررات و لوایحی تدوین شده که کارگران - دهقانان حتی در مواردی که جان شان مورد تعرض ارباب ستم واقع شده، نتوانسته اند یا امکان نداشته اند جماعتی را به نام اعتراض، گرد هم آورند و آواز خود را علیه این ستم بلند کنند. الا اینکه با خشونت عمل کرده و در ازای عمل خود، بهای گزافی پرداخته اند.

در تشکل حزب سیاسی، کارگران - دهقانان آن آزادی دموکراتیک را ندارند که خواسته های خود را بدون تعقیب و آزار پولیس و استخبارات سرکاری تدوین و تطبیق کنند، و در لوای مبارزات دموکراتیک واقعا به سریر قدرت دولتی برسند. زیرا در اکثر موارد اولاً از نظر مادی - فنی این توان را ندارند تا حزب متعلقه خود را بسازند. و ثانیاً وقتی حزبی را ساختند، به نام اینکه حزب کارگر است، مهر کمونیسم بر پیشانی اش می خورد، و لذا قانوناً قدغن می شود، یعنی حق فعالیت را ندارد.

و یا اگر هم در ممالکی به رسمیت شناخته شوند، به هزار و یک وسیله و طریق، رهبران آن که باز هم تحصیل کرده ها و "روشنفکر" هستند، گمراه، فاسد، یا خریده شده و روند حرکتی آزادی خواهی انقلابی کارگران را مانع و رادع شده و یا به کجراه می برند. چنانیکه امروز در اکثر کشور های سرمایه داری، حتی تشکلات اقتصادی کارگری، اتحادیه های کارگری، را هم از وجهه ترقی و انقلابی برون آورده و معمولاً به اتحادیه های زرد کارگری مبدل ساخته و در خدمت بورژوازی قرار داده اند.

اگر توضیحات قبلی ما بدین مطلب کمک کرده باشد که در تحلیل نهائی این دموکراسی را از پرده برون آورده و آنرا شکلی از دولت وانمانیم، تلاش ما اینست تا تفهیم کنیم که این پدیده طبقاتی در هر حال آله سیادت طبقاتیست و نمی تواند، طوریکه "دموکرات های ناب" مدعی اند، خادم منافع همه طبقات باشد. یا دموکراسی در وضعیت

کنونی، دموکراسی بورژوازیست که غالباً در خدمت سرمایه داران بوده و در لوای آن، غاصب حق کارگران و دهقانان است، و یا باید دموکراسی به مفهوم واقعی علمی آن باشد، دموکراسی پرولتاری، که در خدمت کارگران - دهقانان است و غاصب حق بورژوازی. شکل سومی وجود ندارد و نمی تواند عرض اندام کند.

در نظام بورژوازی امریکا نظر اندازید و ببینید که پیکار بین دو حزب دموکرات و جمهوریخواه بر سر این نیست که گویا یکی هوادار مردم، کارگر و دهقان و دوم هوادار سرمایه داران است. در اصل هر دو حزب از منافع عام و روند تکامل سرمایه داری دفاع می کنند. منتهی جمهوریخواه از منافع سرمایه داران بزرگ، ملیادرها و خداوندان سرمایه مالی بیشتر به دفاع برمی خیزند، و دموکرات ها از سرمایه داری متوسط و کوچک اظهار پشتیبانی می کنند، که وقتی به قدرت دولتی می رسند، زیر فشار خداوندان مالی قد خم کرده و ناگزیر برحسب قانونمندی تکامل سرمایه داری که به سوی تمرکز و انحصار میلان دارد، از منافع خرپول ها و مگنات های مالی به دفاع برخاسته و اگر بتوانند برای خود رسوخی پیدا کنند تا در صحنه انتخابات بعدی از خرده بورژوازی کسب اعتماد کنند، برای منافع آنها هم دست و پا می کنند.

و اما آنچه از این مبارزات به اصطلاح آزاد و دموکراتیک که ماه ها را در بر گرفته و کلمات زشت و درشت تحویل کاندیدا های یکدیگر می کنند، نصیب کارگر مزدور می شود، همان بیکاری، بیماری، کاهش روزافزون مزد واقعی، دربه دری و خانه به دوشی است که ارقام درشت رسمی خود نشرات امپریالیستی امریکا از آن پرده پوشی می کند، و لو اینکه این ارقام در بسا از اوقات کل حقیقت را احتوا نمی کند.

در انگلستان بین حزب توری (محافظه کار) و حزب کارگر، که خود به نام کارگر بر شاهرگ منافع کارگران پا می ماند، قضیه از همین قرار است که هر دو حزب با وعده ها و وعید های بلند بالای خود در ضمن مبارزات انتخاباتی، کارگران را امیدوار می سازند، که در باره حیات آنها توجه جدی خواهند کرد. و اما در سریر قدرت از فرمان سرمایه تبعیت کرده و لذا مقابل منافع کارگر موقف میگیرند.

این دیگر روشن است که سیستم کار مزدوری و سرمایه، با وجود اینکه کارگر و سرمایه دار را شرط تولید اجتماعی نظام سرمایه داری می سازد، یعنی بدون کار مزدوری، سرمایه وجود ندارد، و بدون سرمایه، کار مزدوری مفهوم نیست، را در دستور روز قرار می دهد، ولی نمی تواند منکر شود که در این وحدت مشروط، آنچه مطلق است مبارزه اضعاد کار و سرمایه می باشد. وقتی سود سرمایه مطرح بحث باشد، پای شکار ارزش اضافی در میان است که خود کار اضافی بدون مزد کارگر مزدور است. به زبان دیگر سود سرمایه با مزد کارگر مزدور در دو قطب متضاد و متباین از هم قرار دارند، و هر قدر سود بیش شود، لذا مزد کارگر کم می گردد. اینست که به زبان عام بشری سرمایه خود دشمن واقعی کارگر مزدور است.

پس دموکراسی که در خدمت سرمایه قرار دارد، با همه تزئین و آرایش ظاهری اش که قوانین مدون و به اصطلاح مدنی بورژوازی آنرا تجلیل می کند، برای کارگر مزدور حکم زنجیر ستمی را دارد که در پا و گردنش آویخته و از او خواسته می شود که به فرمان سرمایه گردن نهد و گویا از دموکراسی تبعیت کند.

با همین دو مثال می توانیم مدعی شویم که دموکراسی بورژوازی در زمان رونقش، سرمایه داری رقابت آزاد هم، شامل حال توده های مردم به خصوص کارگران و دهقانان نبود، و حال که سرمایه داری انحصاری دولتی بیداد می کند، به هیچوجه شامل حال کارگران - دهقانان نمی شود.

این دیگر معلوم است که کارگر مزدور، مبارز پیشگام آزادی سیاسی و دگرگونی های دموکراتیک می باشد. این طبقه با استقلال و تشخیص موقف طبقاتی خود، دموکراتیزه کردن نظام اجتماعی سیاسی را به فرجام می رساند و تمام عناصر دیگر و اپوزیسیون سیاسی را به پیش می راند. لیبرال ها را به سوی رادیکال و حتی انقلابی های دموکرات سوق داه و رادیکال ها را مجبور می سازد با تمام نظام اجتماعی - سیاسی موجود قطع پیوند کنند.

ادامه دارد